کتاب دانیال نبی

مقدمه

این کتاب در مورد سرگذشت دانیال نبی است. دانیال در جوانی، در سال ۶۰۵ قبل از میلاد، از شهر اورشلیم به شهر بابل به اسارت بُرده شد. دانیال با سه نفر از دوستانش انتخاب شدند تا در دربار نِبوکدنصر، پادشاه بابل، خدمت کنند.

دانیال چون تنها کسی بود که توانست خواب پادشاه را تعبیر کند، به مقام بلندی در حکومت بابل منصوب شد.

شش فصل اول کتاب به حوادث زندگی دانیال و خوابهای که او تعبیر می‌کند، ارتباط دارد. بقیهٔ کتاب به خوابها و رؤیاهای خود دانیال اختصاص دارد. این رؤیاها دربارهٔ وقایع آینده یعنی آمدن

امپراطوری فارس، یونان و روم صحبت می‌کند. همچنان در مورد آمدن پادشاهی عادلانه و جاویدانی خداوند پیشگویی می‌کند. کتاب دانیال به این نکته تأکید می‌کند که در تاریخ بشر نه در گذشته و نه در آینده هیچ‌چیز خارج از قدرت خداوند، نه واقع شده است و نه واقع خواهد شد. خداوند بر تمام اوضاع جهان مسلط است

و حکومت هر کشور را به هرکه بخواهد می‌دهد.

از لحاظ ادبی کتاب دانیال به شکل مکاشفه و یا زبان رمز نوشته شده است که در دوران شکنجه و آزار، زندگی سرشار از برکتها را در آینده نوید می‌دهد. از این رو کتاب دانیال در سختی‌ها برای همه ایمانداران و پیروان خدا در طول تاریخ باعث تشویق و تقویت‌شان بوده

است.

فهرست موضوعات

دانیال و همراهانش: فصل ۱ ـ ۶

رؤیاهای دانیال:

رؤیای چهار حیوان: فصل ۷

رؤیای قوچ و بُز: فصل ۸ ـ ۹

رؤیای قاصد آسمانی: فصل ۱۰ ـ ۱۱

آخر زمان: فصل ۱۲

دانیال و همراهانش

(۲۸:۱:۱-۶)

جوانان در دربار نِبوکدنصر

۱ در سومین سال پادشاهی
یِهویاقیم در یهودا، نِبوکدنصر،
پادشاه بابل به اورشلیم حمله
کرد و آن را محاصره نمود. ۲

خداوند، یِهویاقیم، پادشاه
یهودا را همراه با بعضی از
اشیای قیمتی خانهٔخدا به
نِبوکدنصر تسلیم کرد. نِبوکدنصر
آن ظرفهای مخصوص خانهٔخدا
را به سرزمین بابل به معبد
خدای خود بُرد و آنها را در
خزانهٔ خدای خود گذاشت.

۳ آنگاه پادشاه به اَشفِناز،
آمر اهل دربار خود، فرمان داد
تا از میان خانوادهٔ سلطنتی و از

بین اشراف و نجیب‌زاده‌گان
بنی‌اسرائیل که اسیر شده بودند،
جوانانی را انتخاب کند. ۴ آنها
باید با هوش، دانا، خوشرو،
تندرست و خوش اندام باشند تا
بتوانند در دربار خدمت کنند. به
آنها خواندن و نوشتن زبان
بابلیان را نیز بیاموزند. ۵
پادشاه همچنان امر کرد که هر
روز از همان غذا و شرابی که به
درباریان می‌دهند، به آنها نیز

بدهند و بعد از سه سال که آنها
را تعلیم دادند، به حضور
پادشاه به خدمت او بیاورند. ۶
در بین افرادی که انتخاب
شدند، چهار جوان از قبیلهٔ
یهودا به نامهای دانیال، حَنَنیا،
میشائیل و عَزَریا بودند. ۷
اَشفِناز نامهای جدیدی بر آنها
گذاشت: دانیال را بِلطِشصر،
حَنَنیا را شَدرَک، میشائیل را
مِیشَک و عَزَریا را عَبدِنِغو

نامید.

۸ اما دانیال تصمیم گرفت
که با خوردن غذا و شراب
دربار، خود را نجس نسازد. به
این منظور از اَشفِناز خواهش
کرد که به او کمک کند تا
نجس نگردد. ۹ هر چند خدا
دانیال را در نظر اَشفِناز عزت و
احترام بخشیده بود، ۱۰ اما
اَشفِناز که از پادشاه می‌ترسید،
به دانیال گفت: «پادشاه

خوراک شما را تعیین کرده
است. اگر شما از سایر جوانان
ضعیفتر باشید، ممکن است
پادشاه مرا بکُشد.»

۱۱ پس دانیال به نگهبانی که
اَشفِناز او را مسؤول دانیال،
حَنَنیا، میشائیل و عَزَریا کرده
بود، گفت: ۱۲ «تو، ما را ده
روز امتحان کن و به ما به‌جای
خوراک دربار، سبزیجات و به
عوض شراب، آب بده. ۱۳ بعد

از آن ما را با آن افرادی که از
غذای دربار می‌خورند، مقایسه
کن و آن وقت هر طور که
می‌خواهی دربارهٔ ما تصمیم
بگیر.»

۱۴ آن نگهبان موافقت کرد
که مدت ده روز آنها را امتحان
کند. ۱۵ بعد از این که ده روز
تمام شد، دید که آنها نسبت به
کسانی که از خوراک دربار
می‌خوردند، سالم‌تر و قوی‌تر

شده‌اند. ۱۶ پس نگهبان به آنها
اجازه داد که بعد از آن به‌جای
خوراکی که پادشاه تعیین کرده
بود، سبزیجات بخورند.

۱۷ خدا به این چهار مرد
جوان دانش و مهارت در هر
نوع ادبیات و حکمت بخشید.
علاوه بر این خدا به دانیال
توانایی تعبیر خواب و رؤیا را
نیز عطا فرمود.

۱۸ بعد از پایان سه سالی که
پادشاه تعیین کرده بود، اَشفِناز
همهٔ آن جوانان را به حضور
نِبوکدنصر آورد. ۱۹ پادشاه با
همهٔ آنها صحبت کرد. در بین
آنها هیچ‌کس مانند دانیال،
حَنَنیا، میشائیل و عَزَریا نبود.
پس آنها به خدمت پادشاه
گماشته شدند. ۲۰ در مورد همهٔ
مسایل و مشکلاتی که پادشاه از
آنها می‌پرسید، این چهار جوان

در فهم و حکمت ده مرتبه بهتر
از تمام فالبینان و جادوگران
سراسر قلمرو او بودند. ۲۱
دانیال تا سال اول پادشاهی
کوروش کبیر در خدمت دربار
بابل بود.

خواب اول نِبوکدنصر

۱ نِبوکدنصر در سال دوم
سلطنت خود، خوابی دید که او
را بسیار پریشان و آشفته کرد که

دیگر نمی‌توانست بخوابد. ۲
پس فرمود که پیشگویی
کننده‌گان، جادوگران، فالبینان
و حکیمان را بیاورند تا خواب
او را برایش بیان کنند. آنها
آمدند و در حضور پادشاه
ایستادند. ۳ پادشاه به آنها
گفت: «خوابی دیده‌ام که مرا
بسیار پریشان و آشفته کرده
است. حال می‌خواهم که این
خواب را بدانم.»

۴ حکیمان به زبان اَرامیان
در جواب پادشاه گفتند:
«پادشاه تا به ابد زنده بماند.
خواب را برای بنده‌گان خود
بگویید تا ما آن را تعبیر کنیم.»

۵ پادشاه در جواب
حکیمان گفت: «فرمان من
قطعی است! اگر خواب مرا
نگویید و آن را تعبیر نکنید شما
را تکه‌تکه کرده و خانه‌های
شما را ویران خواهم کرد. ۶

اما اگر بگویید چه خوابی دیده‌ام و تعبیر آن چیست، به شما جایزه و پاداش بزرگی می‌دهم و عزت و افتخار می‌بخشم. حالا بگویید که خواب من چه بوده و تعبیرش چیست!» ۷ حکیمان دوباره به پادشاه گفتند: «ای پادشاه، اگر شما فقط خواب را به ما بگویید، ما آن را برای شما تعبیر خواهیم کرد.»

۸ پادشاه گفت: «معلوم
است که شما دنبال فُرصت
می‌گردید، زیرا می‌دانید فرمانی
ک صادر کرده‌ام، قطعی است.
۹ این را بدانید که اگر خواب
را نگویید، حکم مجازات شما
صادر می‌شود، زیرا معلوم است
که سخنان شما دروغ و باطل
می‌باشد. پس اول خواب مرا
بگویید، آنگاه مطمئن می‌شوم
که می‌توانید آن را تعبیر هم

کنید.»

۱۰ حکیمان به پادشاه گفتند:
«ای پادشاه، در روی زمین
هیچ‌کس نیست که بتواند فرمان
پادشاه را انجام دهد و هیچ
پادشاه، هر قدر بزرگ و
قدرتمند هم باشد، چنین چیزی
را از فالبینان یا جادوگران و یا
حکیمان درخواست نکرده
است. ۱۱ چیزی را که پادشاه
می‌پرسد، به قدری مشکل است

که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را
انجام دهد، به جزء خدایان،
ولی آنها در بین انسانها زندگی
نمی‌کنند.»

۱۲ پادشاه از این سخنان
بسیار عصبانی و خشمگین شد
و فرمان داد تا تمام حکیمان
بابل را هلاک کنند. ۱۳
بنابرین، فرمان قتل همهٔ
حکیمان صادر شد. دانیال و
دوستانش هم شامل آن گروه

بودند.

خدا خواب پادشاه را به دانیال نشان می‌دهد

۱۴ دانیال با اَرِیوک، رئیس
جلادان پادشاه که مأمور بود
حکیمان را به قتل برساند، به
طور محرمانه گفتگو کرد. ۱۵
دانیال از اَرِیوک پرسید: «چرا
پادشاه چنین فرمان سختی را
صادر کرده است؟» اَرِیوک
ماجرا را برای دانیال تعریف

کرد.

۱۶ دانیال فوراً به نزد پادشاه
رفت و از او مُهلت خواست تا
تعبیر خواب را بگوید. ۱۷
سپس به خانه رفت و برای
دوستان خود، حَنَنیا، میشائیل و
عَزَریا تعریف کرد که چه اتفاقی
افتاده است. ۱۸ دانیال از آنها
درخواست کرد تا نزد خدایی که
در آسمان است، دعا کنند که او
رحمت فرماید و این راز را

برای آنها آشکار نماید تا با
حکیمان بابلی کُشته نشوند. ۱۹
همان شب در رؤیا، راز خواب
بر دانیال آشکار شد و دانیال
خدای آسمانها را ستایش کرد و
گفت:

۲۰ «متبارک باد نام خدا تا
به ابد!

زیرا حکمت و
قدرت از آنِ

خداست.

۲۱ او زمانها و فصلها را
تغییر می‌دهد.

پادشاهان را مقرر
می‌کند و برطرف
می‌نماید.

او حکمت را به حکیمان
می‌بخشد

و دانش را به

دانشمندان عطا
می‌فرماید.

۲۲ رازهای عمیق و پوشیده
را آشکار می‌سازد.

آنچه را در تاریکی
است می‌داند

و گرداگردش را
نور فرا گرفته
است.

۲۳ ای خدای پدران من، تو
را شکر و سپاس می‌گویم،

زیرا به من قدرت و
حکمت عطا
کردی.

دعای مرا مستجاب
فرمودی

و آنچه را که باید
به پادشاه

بگویم، به ما
نشان دادی.»

۲۴ دانیال نزد اَرِیوک که از
طرف پادشاه مأمور به کُشتن
حکیمان بود، رفت و به او
گفت: «حکیمان بابل را
نکُش. مرا به نزد پادشاه ببر تا
تعبیر خواب او را بگویم.»

۲۵ اَرِیوک فوراً دانیال را به
حضور نِبوکدنصر پادشاه بُرد و

گفت: «ای پادشاه، یکی از
اسیران یهودی را پیدا کرده‌ام که
می‌تواند تعبیر خواب شما را
بیان کند.»

۲۶ پادشاه به دانیال که به
بِلطِشصر معروف بود، گفت:
«آیا تو می‌توانی به من بگویی
چه خوابی دیده‌ام و تعبیر آن
چیست؟»

۲۷ دانیال جواب داد:

«هیچ‌یک از حکیمان،
جادوگران، فالگیران و
ستاره‌شناسان نمی‌توانند آنچه را
پادشاه می‌خواهد، به او بگویند.
۲۸ اما خدایی در آسمان است
که رازها را آشکار می‌سازد و او
از آنچه که در آینده اتفاق
خواهد افتاد، به پادشاه خبر
داده است و من اکنون آن
خواب را بیان می‌کنم.

۲۹ ای پادشاه، هنگامی که

در بستر بودید، دربارهٔ آینده خواب دیدید و خدا که آشکار کنندهٔ رازهای پنهان است، از آنچه در آینده اتفاق خواهد افتد، به شما خبر داده است.
۳۰ اما این راز که بر من آشکار شده به‌خاطر این نیست که حکیم‌تر از دیگران هستم بلکه به این جهت است که پادشاه تعبیر خواب خود را بداند و از معنی افکاری که به‌خاطرش

رسیده است، آگاه شود.

دانیال خواب پادشاه را بیان می‌کند

۳۱ ای پادشاه، شما در
خواب مجسمهٔ بزرگی را دیدید
که بسیار درخشان و ترسناک
بود. ۳۲ سر آن از طلای خالص
ساخته شده بود و سینه و
بازوهایش از نقره، شکم و
رانهایش از برنج، ۳۳ ساقهای
او از آهن و پاهایش قسمتی از

آهن و قسمتی از گِل بود. ۳۴
وقتی شما به آن نگاه می‌کردید،
یک سنگ بزرگ بدون دخالت
دست انسان از کوه جدا شده،
غلتید و پاهای آهنی و گِلی آن
مجسمه را شکست. ۳۵ آنگاه
آهن، گِل، برنج، نقره و طلا
همه با هم آنچنان تکه‌تکه شدند
که باد ذره‌های آن را همچون
گرد و غباری که در تابستان از
کاه خِرمن برمی‌خیزد، چنان

پاشان کرد که دیگر اثری از آن
بر جای نماند. اما آن سنگ
آنقدر بزرگ شد که مانند کوه
بزرگی گردید و سراسر روی
زمین را پوشانید.

دانیال خواب پادشاه را تعبیر می‌کند

۳۶ این خواب پادشاه بود و
حالا تعبیرش را هم برای شما
بیان می‌کنم: ۳۷ ای پادشاه، شما
شاهِ شاهان هستید. خدایی که

در آسمان است به شما سلطنت، قدرت، قوت و شکوه بخشیده است. ۳۸ خدا شما را بر همهٔ مردمان روی زمین و بر تمام حیوانات و پرنده‌گان غالب گردانیده است. شما آن سر طلا هستید. ۳۹ بعد از شما، سلطنت دیگری روی کار خواهد آمد که به بزرگی سلطنت شما نخواهد بود. بعد از آن سومین سلطنت که مانند آن قسمت برنجی

است، روی کار خواهد آمد که
بر تمام روی زمین حکمرانی
خواهد کرد. ۴۰ پس از آن
چهارمین سلطنت است که
قدرتی مانند آهن دارد.
همان‌طور که آهن همه چیز را
نرم کرده و می‌شکند، آن هم
همه چیز را نرم نموده و خواهد
شکست. ۴۱ شما همچنان در
خواب دیدید که پاها و
انگشتها، قسمتی از گِل و

قسمتی از آهن بود. این نشانهٔ آن است که آن سلطنت تقسیم خواهد شد. همان‌طوری که آهن و گِل با هم مخلوط شده بودند، آن سلطنت هم مقداری از قدر آهن را خواهد داشت.

۴۲ اما انگشتها که قسمتی از آهن و مقداری از گِل ساخته شده بود، به این معنی است که بخشی از آن سلطنت قوی و بخشی از آن ضعیف خواهد

بود. ﴿۴۳﴾ شما مشاهده کردید که آهن و گِل با هم مخلوط شده بودند. معنی آن این است که پادشاهان آن دوره کوشش خواهند کرد که به وسیلهٔ ازدواج با قومهای دیگر، خویشاوند و متحد شوند. ولی همان‌طوری که گِل و آهن نمی‌توانند با هم آمیخته شوند، آنها هم در هدف خود موفق نخواهند شد. ﴿۴۴﴾ در زمان آن

پادشاهان، خدایی که در آسمان
است سلطنتی برپا خواهد کرد
که هیچگاه از بین نخواهد
رفت. آن سلطنت هرگز مغلوب
هیچ ملتی نخواهد شد، ولی
تمام این سلطنت را کاملاً از
بین بُرده و خود تا به ابد باقی
خواهد ماند. ۴۵ شما دیدید که
یک سنگ بزرگ بدون این که
کسی به آن دست بزند از کوه
جدا شد و مجسمه‌ای را که از

آهن، برنج، گِل، نقره و طلا
ساخته شده بود، تکه‌تکه کرد.
ای پادشاه، خدای بزرگ از
آنچه در آینده اتفاق خواهد
افتاد شما را آگاه ساخته است.
این خواب شما درست است و
تعبیر آن هم کاملاً قابل اطمینان
می‌باشد.»

پادشاه دانیال را به مقام عالی منصوب می‌کند

۴۶ بعد از آن پادشاه در

مقابل دانیال به خاک افتاد و
او را تعظیم کرد و فرمان داد تا
برای دانیال هدیه‌ها و مواد
خوشبویی تقدیم کنند. ۴۷ سپس
به دانیال گفت: «خدای تو از
تمام خدایان بزرگتر است. او
سَروَر همهٔ پادشاهان است و
اسرار پنهانی را آشکار می‌سازد،
زیرا تو توانستی این راز را
آشکار کنی.» ۴۸ سپس به
دانیال مقام بزرگی داد و

هدیه‌های بسیار به او بخشید. او را حاکم تمام ولایت بابل و رئیس تمام حکیمان بابل نمود.
۴۹ سپس دانیال از پادشاه درخواست کرد که شَدرَک، مِیشَک و عَبِدنِغو را به مقامهای مهم در ولایت بابل مقرر کند. اما خود دانیال در دربار نِبوکدنصر ماند.

مجسمهٔ طلایی و کورهٔ آتش

۱ نِبوکدنصر پادشاه، یک
مجسمهٔ طلایی ساخت که
ارتفاع آن بیست و هفت متر و
عرض آن حدود سه متر بود. او
آن مجسمه را در یک دشت به
نام دورا که در ولایت بابل
است، برپا کرد. ۲ بعد از آن
پادشاه فرمان داد تا همهٔ
شهزاده‌گان، والیان، فرمانداران،
مشاوران، حاکمان، وکیلان،
خزانه‌داران و تمام بزرگان هر

ولایت برای مراسم تقدیس مجسمه‌ای که نِبوکدنصر پادشاه برپا کرده بود، جمع شوند. ۳ وقتی همهٔ این بزرگان دَور هم جمع شدند و برای مراسم تقدیس در مقابل مجسمه ایستادند، ۴ جارچی با صدای بلند اعلام کرد: «ای مردم، شما از هر قبیله و هر ملت و زبان به این فرمان گوش کنید. ۵ وقتی صدای شیپور، سُرنا، توله،

چنگ، سنتور، رباب و هرنوع
آلات موسیقی را شنیدید، باید
در مقابل مجسمهٔ طلایی که
نِبوکدنصر پادشاه برپا کرده
است، به خاک افتاده آن را
سجده و پرستش کنید. ۶
هرکسی که سجده و پرستش
نکند، فوراً در کورهٔ آتش
انداخته خواهد شد.» ۷ پس
همهٔ مردم، از هر ملت، قبیله و
زبان، وقتی نوای موسیقی را

شنیدند، در مقابل مجسمهٔ
طلایی که نِبوکدنصر پادشاه
ساخته بود، به خاک افتادند و
آن را سجده و پرستش نمودند.

دوستان دانیال به نافرمانی متهم می‌شوند

۸ بعضی از مردم بابل از
این فُرصت استفاده کرده، بر
ضد یهودیان شکایت نمودند.
۹ آنها به نِبوکدنصر پادشاه
گفتند: «پادشاه تا به ابد زنده

بماند! ۱۰ شما فرمان دادید
همین‌که سازها به صدا در آیند،
همهٔ مردم در مقابل مجسمهٔ
طلایی به خاک افتاده و آن را
سجده و پرستش نمایند ۱۱ و
هرکسی که به خاک نیفتد و
مجسمه را سجده و پرستش
نکند، در کورهٔ آتش انداخته
شود. ۱۲ چند نفر یهودی هستند
که شما آنها را به حکومت بابل
منصوب کرده‌اید، یعنی

شَدرَک، مِیشَک و عَبدِنِغو. ای
پادشاه، آنها فرمان شما را
اطاعت نکرده، خدایان شما را
عبادت نمی‌کنند و در مقابل
مجسمهٔ طلایی که به فرمان شما
برپا شده، سجده و پرستش
نمی‌نمایند.»

۱۳ پادشاه خشمگین شد و
فرمان داد تا شَدرَک، مِیشَک و
عَبدِنِغو را بِ حضور او بیاورند.
۱۴ آن وقت به آنها گفت: «ای

شَدرَک، مِیشَک و عَبدِنِغو، آیا
این درست است که شما
خدایان مرا عبادت نمی‌کنید و
در مقابل مجسمهٔ طلایی که من
برپا کرده‌ام، سجده و پرستش
نمی‌نمایید؟ ۱۵ پس حالا
همین‌که صدای شیپور، سُرنا،
توله، چنگ، سنتور، رباب و
سایر آلات موسیقی را شنیدید
در مقابل مجسمهٔ طلایی به
خاک افتاده، آن را سجده و

پرستش کنید، ورنه فوراً در
کورهٔ آتش انداخته خواهید شد.
فکر می‌کنید کدام خدایی است
که بتواند شما را از دست من
نجات بدهد؟»

۱۶ شَدرَک، مِیشَک و
عَبِدنِغو در جواب گفتند: «ای
پادشاه، ما از خود دفاع
نمی‌کنیم. ۱۷ اما خدایی که ما
او را پرستش می‌کنیم، قادر
است که ما را از کورهٔ آتش و از

دست شما نجات دهد که
نجات هم خواهد داد. ۱۸ اما
حتی اگر او ما را نجات ندهد،
ای پادشاه، بدان که ما خدایان
شما را پرستش نخواهیم کرد و
در مقابل مجسمهٔ طلایی که
شما ساخته‌اید، سجده نخواهیم
نمود.»

**دوستان دانیال به مرگ محکوم
می‌شوند**

۱۹ نِبوکدنصر، بر شَدرَک،

مِیشَک و عَبِدنِغو بسیار
خشمگین شد، به طوری که
رنگ صورتش از شدت خشم
سرخ شد. پس فرمان داد آتش
کوره را هفت برابر بیشتر از
معمول شعله‌ور کنند ۲۰ و به
قوی‌ترین سرداران لشکر خود
امر کرد تا این سه نفر را محکم
ببندند و در میان شعله‌های آتش
بیندازند. ۲۱ به این ترتیب، آن
سه نفر را در چپن و پیراهن و

دستارهای‌شان محکم بستند و
در میان شعله‌های آتش
انداختند. ۲۲ چون پادشاه
فرمان جدی داده بود که کوره را
به شدت گرم و شعله‌ور سازند،
شعله‌های آتش آن کسانی را که
شَدرَک، مِیشَک و عَبِدنِغو را به
وسط آتش انداخته بودند،
سوزانید و کُشت. ۲۳ اما آن سه
نفر در حالی‌که محکم بسته شده
بودند، در میان کورهٔ آتش

سوزان افتادند.

۲۴ ناگهان نِبوکدنصر با
تعجب و شتاب از جای خود
برخاست و از مشاوران خود
پرسید: «مگر ما این سه نفر را
نبستیم و در میان آتش
نینداختیم؟» آنها جواب دادند:
«بلی، ای پادشاه، همین‌طور
است.» ۲۵ پادشاه گفت: «پس
چرا من حالا چهار نفر را
می‌بینم که با دست و پای باز در

میان آتش قدم می‌زنند و هیچ
آسیبی هم به آنها نرسیده است و
نفر چهارم شبیه یک فرشته
است!»

دوستان دانیال آزاد می‌شوند و به یک مقام بلند می‌رسند

۲۶ پس نِبوکدنصر به نزدیک
دهانهٔ کورهٔ آتش رفت و با
صدای بلند گفت: «ای
شَدرَک، مِیشَک و عَبِدنِغو، ای
بنده‌گان خدای متعال، بیرون

بیایید!» آنها از میان آتش
بیرون آمدند. ۲۷ تمام
شهزاده‌گان، والیان، وزیران و
همهٔ درباریان جمع شدند و آن
سه نفر را دیدند که چطور آتش
به آنها آسیبی نرسانیده، مویی
هم از سر آنها نسوخته و
لباسهای‌شان آتش نگرفته بود.
حتی بوی آتش و سوخته‌گی هم
از آنها نمی‌آمد.

۲۸ نِبوکدنصر پادشاه، گفت:

«سپاس بر خدای شَدرَک،
مِیشَک و عَبدِنِغو! او فرشتهٔ
خود را فرستاد تا این مردانی را
که او را خدمت می‌کنند و به او
توکل دارند، نجات دهد. آنها از
فرمان من سرپیچی کردند و
جان خود را به خطر انداختند
تا در مقابل خدای دیگری جز
خدا خودشان سجده نکنند.
۲۹ حالا این فرمان من است که
اگر کسی از هر قوم و هر ملت

و هر زبان، سخنی بر ضد خدای شَدرَک، مِیشَک و عَبدِنِغو بر زبان آورد، او را تکه‌تکه کنند و خانه‌اش را به ویرانه تبدیل نمایند. زیرا خدای دیگری نیست که بتواند این طور نجات بخشد.»

۳۰ آنگاه پادشاه، شَدرَک، مِیشَک و عَبدِنِغو را به مقامهای بالاتر در ولایت بابل منصوب کرد.

پیام نِبوکدنصر در مورد خواب دوم

۱ نِبوکدنصر پادشاه، به همهٔ
مردم در سراسر جهان، از هر
قبیله و ملت و زبان پیام
فرستاده گفت:

«صلح و سلامتی بر شما باد!
۲ من می‌خواهم تمام کارهای
عجیب و معجزه‌هایی را که
خدای متعال به من نشان داده
است، برای شما بیان کنم.

③ کارهای عجیبی که خدا
به ما نشان داده است،
چقدر بزرگ

و معجزه‌هایی که او
انجام داده،
چقدر با شکوه
است!

سلطنت خدا یک سلطنت
جاویدانی است

و پادشاهی او نسل
اندر نسل
می‌باشد!

۴ من، نِبوکدنصر، در قصر
خود به راحتی زندگی می‌کردم و
از آسایش و شادمانی برخوردار
بودم. ۵ اما یک شب خواب
وحشتناکی دیدم که مرا
مضطرب و پریشان ساخت. ۶
امر کردم که تمام حکیمان
سلطنتی را از سراسر بابل به

حضور من بیاورند تا آنها تعبیر
خواب مرا برایم بگویند. ۷
همهٔ فالبینان، جادوگران،
حکیمان و ستاره‌شناسان به
حضور من آمدند و من خواب
خود را برای آنها تعریف کردم،
اما آنها نتوانستند آن را برایم
تعبیر کنند. ۸ بالاخره دانیال
که نام خدای خود، بِلطِشصر را
بر او گذاشته‌ام، آمد. او دارای
روح خدایان مقدس می‌باشد.

من خواب خود را برای او
تعریف کردم. ۹ به او گفتم:
ای بِلطِشصر، رئیس
ستاره‌شناسان، من می‌دانم که تو
دارای روح خدایان مقدس
هستی و هیچ رازی بر تو
پوشیده نیست. این خواب من
است و از تو می‌خواهم آن را
برای من تعبیر کنی:

۱۰ در بستر خواب خود
رؤیای یک درخت بزرگ و

بسیار بلند را دیدم که در وسط
زمین بود. ۱۱ آن درخت آنقدر
بزرگ شد که سرش به آسمان
رسید، به طوری که مردم سراسر
جهن می‌توانستند آن را ببینند.
۱۲ برگهای قشنگی داشت و
میوهٔ آن هم بسیار زیاد بود، به
حدی که برای خوردن تمام
مردم کافی بود. حیوانات
وحشی زیر سایهٔ آن استراحت
می‌کردند و پرنده‌گان در

شاخه‌هایش آشیانه ساخته بودند
و تمام جانداران از میوهٔ آن
می‌خوردند.

۱۳ هنوز در بستر خواب خود
بودم و در ادامهٔ رؤیا دیدم که
یک فرشتهٔ نگهبان و مقدس از
آسمان پایین آمد. ۱۴ آن فرشته
با صدای بلند اعلام کرد:
«درخت را ببُرید و شاخه‌هایش
را قطع نمایید. برگهایش را به
زمین بریزید و میوه‌هایش را

پراگنده سازید و حیوانات را از
زیر آن رانده و پرنده‌گان را از
شاخه‌های آن بیرون کنید. ۱۵
اما کُنده و ریشه‌اش را با زنجیر
آهنی و برنجی ببندید و همان‌جا
در میان مزرعه‌ها و علفزارها
رها کنید.

بگذارید شبنم بر آن شخص
ببارد و او با حیوانات و در بین
علفها زندگی کند. ۱۶ او به
مدت هفت سال خوی انسانی

خود را از دست خواهد داد و
دارای افکار حیوانی خواهد
شد. ۱۷ این امر به ارادهٔ
فرشته‌گان نگهبان و مقدس واقع
خواهد شد تا همهٔ مردم بدانند
که خدای متعال بر تمام
سرزمینهای جهان سلطنت
می‌کند و فرمانروایی آن را به
هرکه بخواهد، حتی به
پست‌ترین مردم می‌دهد.»

۱۸ این خوابی بود که من،

نِبوکدنصر پادشاه، دیدم. حالا
ای بِلطِشصر تو تعبیر آن را
برای من بگو. چون هیچ‌یک از
حکیمان کشور من نتوانست آن
را تعبیر کند. اما تو می‌توانی،
زیرا دارای روح خدایان مقدس
هستی.»

دانیال خواب دوم پادشاه را تعبیر می‌کند

۱۹ دانیال که بِلطِشصر نامیده
می‌شد، طوری از این رؤیا

پریشان و ترسان شد که
نتوانست برای مدتی چیزی
بگوید. پادشاه به او گفت: «ای
بِلطِشصر، مگذار که خواب و
تعبیر آن تو را هراسان کند.»
دانیال گفت: «ای پادشاه، آرزو
می‌کنم که خواب و تعبیر آن
برای دشمنان‌تان باشد، نه برای
شما. ۲۰ درخت بلندی دیدید
که تا به آسمان رسیده بود و
تمام مردم جهان می‌توانستند آن

را ببینند. ۲۱ برگهای قشنگی
داشت و میوهٔ آن به قدری زیاد
بود که برای خوراک تمام مردم
کافی بود. حیوانات وحشی زیر
سایه‌اش استراحت می‌کردند و
پرنده‌گان در شاخه‌های آن
آشیانه ساخته بودند.

۲۲ ای پادشاه، آن درخت
شما هستید که بزرگ و قوی
شده‌اید و عظمت و شکوه شما
به آسمان رسیده و فرمانروایی

شما سراسر جهان را فرا گرفته
است. ۲۳ ای پادشاه، شما
فرشتهٔ نگهبان و مقدسی را
دیدید که از آسمان به پایین آمد
و گفت: «درخت را قطع کنید
و از بین ببرید. اما کُنده و
ریشه‌هایش را با زنجیر آهنی و
برنجی ببندید و در مزرعه‌ها
میان علفزارها بگذارید تا شبنم
آسمانها بر آن ببارد و هفت سال
با حیوانات زندگی کند.»

۲۴ ای پادشاه، تعبیر خواب
و فرمانی که از طرف خدای
متعال برای شما صادر شده،
این است. ۲۵ شما را از میان
مردم بیرون خواهند کرد و با
حیوانات وحشی زندگی خواهید
نمود. مانند گاو علف خواهید
خورد و شبنم آسمان بر سر شما
خواهد بارید. هفت سال به این
ترتیب خواهد گذشت تا شما
بدانید که خدای متعال بر تمام

ممالک جهان فرمانروایی
می‌کند و آن را به هرکه بخواهد،
می‌دهد. ۲۶ آن فرشته گفت:
«کُنده و ریشهٔ درخت را در
زمین بگذارید.» معنی آن این
است: بعد از این که شما
دانستید فرمانروایی از جانب
خدای متعال است، دوباره
پادشاه خواهید شد. ۲۷ پس ای
پادشاه، نصیحت مرا گوش
کنید. با انجام دادن کارهای

نیک، از گناهان خود دست
بردارید و با احسان نمودن به
فقیران از خطاهای خود دوری
کنید، شاید این باعث شود که
سعادتمندی شما طولانی
گردد.»

نِبوکدنصر مقام پادشاهی خود را از دست می‌دهد

۲۸ همهٔ این امور برای
نِبوکدنصر پدشاه اتفاق افتاد.
۲۹ بعد از دوازده ماه، هنگامی

که پادشاه بر سر بام، در بالای
قصر سلطنتی بابل گردش
می‌کرد، ۳۰ ناگهان گفت:
«ببینید این بابل بزرگ است که
من با توانایی و قدرت برای
شان و شوکت خود به عنوان
پایتخت خویش ساخته‌ام.»

۳۱ این حرف هنوز تمام
نشده بود که صدایی از آسمان
شنیده شد که می‌گفت: «ای
نِبوکدنصر پادشاه، بدان که حالا

سلطنت از تو گرفته شده است.
۳۲ تو از میان مردم بیرون
انداخته می‌شوی. با حیوانات
وحشی زندگی کرده و مدت
هفت سال مانند گاو علف
خواهی خورد. بعد از آن خواهی
دانست که خدای متعال بر تمام
ممالک جهان فرمانروایی
می‌کند و آن را به هرکه بخواهد
می‌دهد.»

۳۳ در همین موقع رؤیای

نِبوکدنصر به حقیقت پیوست.
او را از میان مردم بیرون کردند.
مانند گاو علف می‌خورد و
شبنم بدنش را تر می‌کرد.
موهای او مانند پرهای عقاب و
ناخنهایش مانند چنگال
پرنده‌گان شده بودند.

نِبوکدنصر، خدا را ستایش می‌کند

۳۴ «بعد از این که هفت
سال گذشت، من که نِبوکدنصر

هستم، به طرف آسمان نگاه
کردم. عقل من دوباره برگشت
و خدای متعال را ستایش کردم
و او را که ابدی و جاویدانی
است، پرستش نمودم.

او تا ابدالآباد فرمانروایی
می‌کند

و سلطنت او
جاویدانی است.

۳۵ همهٔ مردم زمین در مقابل
او هیچ هستند.

با لشکرهای
فرشته‌گان
آسمانی

و با تمام مردم
جهان مطابق
ارادهٔ خود عمل
می‌کند.

کسی نمی‌تواند مانع او
شود

و یا از او بپرسد:
«چرا چنین
می‌کنی؟»

۳۶ هنگامی که عقل من
برگشت، احترام، قدرت و شان
و شوکت سلطنت دوباره به من
داده شد و مشاوران و امیران من
از من استقبال نمودند و من

دوباره با قدرت و عظمت
بیشتری به سلطنت رسیدم.

۳۷ حالا من که نِبوکدنصر،
پادشاه هستم، پادشاه آسمانها را
حمد و سپاس می‌گویم. عظمت
و جلال از آنِ اوست که تمام
کارهایش بر حق و عدالت
استوار است و می‌تواند متکبران
را فروتن و پست سازد.»

مجلس مهمانی بِلشصر پادشاه

۱ یک شب بِلشصر پادشاه
مهمانی بزرگی ترتیب داد و
هزار نفر از امیران بابل را
دعوت کرد و همهٔ آنها با
یکدیگر شراب نوشیدند. ۲
وقتی بِلشصر پادشاه در اثر
شراب سرش گرم شده بود، امر
کرد تا ظرفهای طلایی و
نقره‌یی را که پدرش، نِبوکدنصر
از عبادتگاه خدا در اورشلیم
آورده بود، بیاورند تا او و زنان

و کنیزانش و همهٔ بزرگان کشور
در آنها شراب بنوشند. ۳ فوراً
ظرفهای طلایی و نقره‌یی را که
از عبادتگاه خدا در اورشلیم
آورده شده بود، حاضر کردند و
پادشاه، زنان، کنیزانش و امیران
او در آنها نوشیدند. ۴ آنها
شراب می‌نوشیدند و خدایان
طلایی، نقره‌یی، برنجی، آهنی،
چوبی و سنگی را پرستش
می‌کردند.

۵ در آن هنگام ناگهان
انگشتهایی به شکل دست یک
انسان ظاهر شد و در برابر
شمعدان بر روی دیوار گچی
قصر پادشاه شروع به نوشتن
کرد. چون پادشاه آن دست را
در حال نوشتن روی دیوار دید،
۶ رنگ از رویش پرید، به
وحشت افتاد، ترسان گردید و
زانوهایش به لرزه در آمد. ۷
پادشاه با صدای بلند فریاد زد

تا همهٔ حکیمان و جادوگران و
ستاره‌شناسان را حاضر کنند.
آنگاه به حکیمان بابل گفت:
«هرکس این نوشته را بخواند و
معنی آن را برای من بگوید،
لباسهای ارغوانی بر او خواهم
پوشانید، طوق زرین بر گردنش
خواهم انداخت و او را حاکم
سوم مملکت خود خواهم
گردانید.» ۸ همهٔ حکیمان
پادشاه فوراً حاضر شدند، اما

هیچ‌یک از آنها نتوانست آن
نوشته را بخواند و یا معنی آن را
به پادشاه بگوید. ۹ پس
بِلشصر پادشاه بسیار پریشان
شده و رنگ از رویش پرید و
تمام امیران او هم پریشان
شدند.

۱۰ در این هنگام، مادر
بِلشصر پادشاه که سر و صدای
آنها را شنیده بود، به مهمان‌خانه
وارد شد و گفت: «عمر پادشاه

دراز باد! خاطرت پریشان و
هراسان نشود. ۱۱ در مملکت
تو مردی است که روح خدایان
مقدس را دارد. در زمان پدرت،
حکمت و دانش و هوش
خدایی در او دیده شد و پدرت
نِبوکدنصر پادشاه او را به
ریاست جادوگران، حکیمان،
فالبینان و ستاره‌شناسان برگزیده
بود. ۱۲ این شخص که نامش
دانیال است و پدرت او را

بِلطِشصر نامیده بود، دارای فهم و دانش فوق‌العاده‌ای است. او می‌تواند خوابها را تعبیر کند، معماها را حل نماید و رازهای نهان را آشکار سازد. اکنون کسی را بفرست که دانیال را بیاورد تا معنی این نوشته را برایت بگوید.»

دانیال نوشته را تعبیر می‌کند

۱۳ دانیال را به حضور

پادشاه آوردند. پادشاه به دانیال
گفت: «آیا تو همان دانیال
هستی، همان اسیری که پدرم از
یهودا آورده است؟ ۱۴ شنیده‌ام
که روح خدایان مقدس در تو
است و هوش و حکمت و
دانایی فوق‌العاده در تو دیده
می‌شود. ۱۵ حکیمان و
جادوگران را به اینجا آوردند تا
این نوشته را بخوانند و معنی آن
را برایم توضیح دهند، اما

هیچ‌کدام نتوانست معنی آن را
به من بگوید. ۱۶ دربارهٔ تو
شنیده‌ام که می‌توانی خواب را
تعبیر کنی و اسرار پنهانی را
آشکار سازی. حالا اگر بتوانی
این نوشته را بخوانی و معنی آن
را بگویی، چپن ارغوانی بر تو
خواهم پوشانید و طوق زرین بر
گردنت می‌اندازم و تو را حاکم
سوم مملکت خود می‌سازم.»

۱۷ دانیال به پادشاه گفت:

هدیه‌هایت را برای خودت
نگهدار و یا به شخص دیگری
بده. اما من نوشته را برای تو
می‌خوانم و معنی آن را برایت
توضیحمی‌دهم.

۱۸ ای پادشاه، خدای متعال
به پدرت نِبوکدنصر سلطنت و
۱۹ بزرگی و شکوه عطا فرمود.
او آنقدر قدرتمند شده بود که
مردم از همه قومها، ملتها و
زبانها از او می‌ترسیدند. هرکه را

اراده می‌کرد، می‌کُشت و هرکه
را می‌خواست، زنده نگاه
می‌داشت. هرکه را می‌خواست،
به مقام عالی می‌رسانید و هرکه
را می‌خواست، ذلیل می‌کرد. ۲۰
اما چون او مغرور و سرکش
گردید و با تکبر عمل نمود، از
تخت سلطنت سقوط کرد و
قدرتش از او گرفته شد. ۲۱ از
میان مردم رانده شد و مانند
حیوانات گردید و با خرهای

وحشی زندگی می‌کرد و مانند
گاو به او علف می‌دادند و شبنم
آسمان بر بدنش می‌بارید تا این
که فهمید خدای متعال بر تمام
ممالک جهان فرمانروایی
می‌کند و هرکه را بخواهد به
سلطنت می‌رساند.

۲۲ ای بِلشصر پادشاه! تو
پسر او هستی و با وجود این که
همهٔ اینها را می‌دانستی، خود را
فروتن نکردی. ۲۳ بلکه بر ضد

خداوند متعال رفتار نمودی.
ظرفهای عبادتگاه او را نزد تو
آوردند و خودت همراه با زنان،
کنیزان و مأمورینت در آنها
شراب نوشیدید. شما خدایان
نقره‌یی، طلایی، برنجی، آهنی،
چوبی و سنگی را که نمی‌بینند
و نمی‌شنوند و هیچ‌چیز را
نمی‌دانند، پرستش نمودید. اما
خدایی را که جان تو و تمام
کارهایت در دست اوست،

پرستش و احترام نکردی. ۲۴
پس این دست از طرف او
فرستاده شد تا این کلمات را
بنویسد.

۲۵ آنچه که نوشته شده این
است: «مِنِه، مِنِه، ثِقیل و
فرسین» یعنی «شمرده، شمرده،
وزن و تقسیم.» ۲۶ و معنی آن
از این قرار است: «شمرده»
یعنی خدا روزهای سلطنت تو
را شمرده و آن را به پایان

رسانیده است. ۲۷ «وزن» یعنی در ترازو وزن شده و ناقص برآمدی. ۲۸ «تقسیم» یعنی سلطنت تو تقسیم گشته و به مردم ماد و فارس داده شده است.

۲۹ آنگاه بِلشصر پادشاه فوراً فرمان داد تا چپن ارغوانی بر دانیال بپوشانند و طوق زرین بر گردنش بیندازند و اعلام کنند که او حاکم سوم مملکت

می‌باشد. ۳۰ در همان شب،
بِلشصر پادشاه که از قوم بابل
بود، کُشته شد. ۳۱ بعد از آن
داریوش از قوم مادیان که
شصت و دو ساله بود، به مقام
پادشاهی رسید.

دانیال در چاه شیرها

۱ داریوش پادشاه تصمیم
گرفت که یک‌صد و بیست
والی در سراسر مملکت خود

مقرر نماید. ۲ سه وزیر را هم
به سرپرستی والیان انتخاب کرد
که یکی از آنها دانیال بود. تمام
والیان باید حسابهای خود را به
آن وزیران پس می‌دادند تا هیچ
ضرری به پادشاه نرسد. ۳ به
زودی مشخص گردید که لیاقت
و توانایی دانیال نسبت به
وزیران و والیان دیگر بالاتر
است، زیرا دارای هوش و
ذکاوت بیشتری بود. پادشاه در

نظر داشت که دانیال را مسؤول
تمام مملکت خود بگرداند. ۴
پس وزیران و والیان دنبال
بهانه‌ای می‌گشتند تا در ادارهٔ
امور مملکتی از دانیال شکایت
کنند، ولی نتوانستند هیچ
بهانه‌ای به‌دست بیاورند، چون
دانیال کاملاً امین و صادق بود
و هرگز خطایی از او سر نمی‌زد.
۵ پس به یکدیگر گفتند: «ما
نمی‌توانیم هیچ عیبی بر ضد

دانیال پیدا کنیم، مگر این که دربارهٔ قوانین مذهبی و خدای خودش، بهانه‌ای از او به‌دست بیاوریم.»

۶ پس وزیران و والیان به حضور داریوش رفتند و گفتند: «داریوش پادشاه تا به ابد زنده باد! ۷ تمام وزیران مملکت، مشاوران، والیان و حکیمان با هم مشورت کرده‌اند که پادشاه حکمی صادر فرماید و در آن

منع کند که تا مدت سی روز
هرکس از خدایی یا انسانی به
غیر از شما، حاجتی درخواست
نماید، در چاه شیرها انداخته
شود. ۸ حال، ای پادشاه، این
حکم را صادر فرما و این فرمان
را امضاء کن تا طبق قانون
مردم ماد و فارس این حکم
تغییر داده نشود و باطل
نگردد.» ۹ داریوش پادشاه،
این فرمان را امضاء کرد. ۱۰

وقتی دانیال فهمید که چنین
فرمانی صادر شده است، به
خانهٔ خود رفت در بالاخانهٔ
خود کلکینی را که به‌سوی
اورشلیم بود، باز کرد و طبق
عادت همیشه‌گی خود، روزی
سه مرتبه زانو زده، خدای خود
را عبادت و پرستش می‌نمود.

۱۱ وقتی دشمنانش او را
دیدند که نزد خدای خود دعا
می‌کند، ۱۲ همه به حضور

پادشاه رفتند و گفتند: «ای
پادشاه، آیا شما فرمان ندادید
که هرکس تا سی روز به غیر از
شما از خدایی یا انسانی حاجتی
بخواهد در چاه شیرها انداخته
شود؟» پادشاه گفت: «بلی،
درست است و این فرمان طبق
قانون مردم ماد و فارس تغییر
نمی‌پذیرد.» ۱۳ آنها گفتند:
«ای پادشاه، این دانیال که از
اسیران یهودا می‌باشد، به شما

احترام نداشته و از فرمان شما
اطاعت نمی‌کند، بلکه روزی سه
مرتبه نزد خدای خود دعا
می‌کند.»

۱۴ پادشاه وقتی این را شنید،
بسیار پریشان شد و برای
خلاصی دانیال فکر می‌کرد و تا
غروب آفتاب کوشش کرد که
راهی برای نجات دانیال پیدا
کند. ۱۵ سپس آن مردان به
حضور پادشاه برگشتند و

گفتند: «ای پادشاه، می‌دانید
که طبق قانون مردم ماد و
فارس، هر حکمی که توسط
پادشاه صادر شود، تغییر ناپذیر
است.»

۱۶ بنابرین، پادشاه فرمان داد
و دانیال را آوردند و او را در
چاه شیرها انداختند. پادشاه به
دانیال گفت: «ای دانیال،
امیدوارم خدایی که تو پیوسته
او را پرستش می‌کنی، تو را

نجات دهد.» ۱۷ سپس سنگی
را آوردند و آن را بر دهانهٔ چاه
گذاشتند و پادشاه آن را با
انگشتر خود و نیز با انگشتر
وزیران خود مُهر و لاک کرد تا
کسی نتواند دانیال را نجات
بدهد. ۱۸ بعد از آن پادشاه به
قصر خود برگشت و تا صبح
روزه گرفت و اجازه نداد که
وسایل عیش و عشرت برای او
بیاورند و تا صبح نتوانست

بخوابد.

۱۹ صبح زود پادشاه
برخاست و با عجله بر سر چاه
شیرها رفت. ۲۰ وقتی به سر چاه
رسید، با آواز غمگین دانیال را
صدا کرد و گفت: «ای دانیال،
بندهٔ خدای زنده، آیا خدایی که
تو پیوسته او را پرستش می‌کنی
توانسته است تو را نجات
بدهد؟» ۲۱ دانیال جواب داد:
«پدشاه تا به ابد زنده بماند!

۲۲ بلی، خدای من فرشتهٔ خود
را فرستاد و دهان شیرها را
بست تا به من صدمه‌ای
نرسانند، زیرا که نه در حضور او
گناهی کرده‌ام و نه در حضور
شما خطایی را مرتکب
شده‌ام.» ۲۳ پادشاه بسیار
خوشحال شد و امر کرد دانیال
را از چاه بیرون بیاورند. دانیال
را از چاه بیرون کشیدند و
دیدند که هیچ صدمه‌ای به او

نرسیده است، زیرا که بر خدا
توکل کرده بود. ۲۴ سپس
پادشاه فرمان داد تا تمام کسانی
را که از دانیال شکایت کرده
بودند، آورده و همهٔ آنها را با
زن و فرزندان‌شان در چاه شیرها
بیندازند. قبل از این که آنها به
تهٔ چاه برسند، شیرها حمله
کردند و تمام استخوانهای آنها
را تکه‌تکه کردند.

۲۵ بعد از آن، داریوش

پادشاه به تمام ملتها، قومها و
زبانهای مختلف ساکنان سراسر
زمین نوشت:

«صلح و سلامتی بر شما باد!
۲۶ این فرمان از طرف من است
که در سراسر امپراطوری من،
تمام مردم از حضور خدای
دانیال بترسند، زیرا:

او خدای زنده است.

تا به ابد پادشاهی خواهد
کرد

و سلطنت او
بی‌زوال است.

قدرتش هرگز به
پایان نمی‌رسد.

۲۷ او نجات می‌دهد و آزاد
می‌کند.

در آسمان و زمین

کارهای عجیب

و معجزه‌ها به عمل
می‌آورد.

او دانیال را از چنگ
شیرها نجات داد.»

۲۸ بنابرین دانیال در زمان
سلطنت داریوش و سلطنت
کوروش فارس موفق و کامیاب
بود.

رؤیاهای دانیال

(۱۲-۱:۷:۱۳)

رؤیای اول دانیال: چهار حیوان

۱ در سال اول سلطنت
بِلشصر، پادشاه بابل، دانیال در
بستر خود خواب و رؤیایی دید
و آن را به این صورت نوشت:

۲ در خواب، بحر وسیعی را
دیدم که در اثر وزش باد از هر
طرف متلاطم بود. ۳ بعد چهار

حیوان عجیب و بزرگ از بحر بیرون آمدند که هر یک از همدیگر فرق داشت.

۴ اولی شبیه شیر بود، اما مانند عقاب بال داشت. در حالی‌که به آن نگاه می‌کردم، دیدم که بالهایش کنده شد. سپس بلند شد و مانند انسان بر دو پای خود ایستاد. آنگاه به این حیوان عقل انسان داده شد.

۵ حیوان دومی به شکل خرس بود و بر پاهای خود ایستاده و آمادهٔ حمله شد. در بین دندانهایش سه قبرغه را دیدم و صدایی را شنیدم که به آن حیوان می‌گفت: «برخیز و تا می‌توانی گوشت بخور!»

۶ حیوان سومی به شکل پلنگ بود. او بر پشت خود چهار بال مانند بالهای پرنده‌گان داشت و دارای چهار سر بود. به

این حیوان اختیار و قدرت بر مردم داده شد.

۷ بعد در خواب، حیوان چهارم را دیدم که وحشت‌انگیز، ترسناک و بسیار نیرومند بود. این حیوان با دندانهای بزرگ و آهنین، قربانی‌های خود را می‌درید و می‌خورد، سپس باقیمانده را در زیر پاهای خود لگدمال می‌کرد. این حیوان از سه حیوان دیگر

فرق داشت و دارای ده شاخ بود. ۸ در حالی‌که به شاخهایش نگاه می‌کردم، دیدم که ناگهان یک شاخ کوچک دیگر از بین شاخها پیدا شد و سه تا از شاخهای اول از بیخ کنده شدند. این شاخ کوچک چشمانی مانند چشمان انسان داشت و از دهانش سخنان تکبرآمیز جاری بود.

رؤیا در مورد خدای ازلی

۹ آنگاه تختهایی را دیدم
که برای داوری قرار داده شدند
و خدای ازلی بر تخت خود
جلوس کرد. لباس او همچون
برف، سفید و موهای سرش
مانند پشمِ خالص بود. از تخت
او شعله‌های آتش می‌جهید و
عرابه‌های آن از آتش فروزان
بود. ۱۰ دریایی از آتش از پیش
روی آن جاری بود. هزاران نفر
خدمت او را می‌کردند و

میلیونها نفر در حضور او
ایستاده بودند. آنگاه دوسیه‌ها
برای داوری گشوده شدند.

۱۱ بعد آن حیوان چهارم را
دیدم که کُشته شد و جسدش
طعمهٔ آتش گردید، زیرا شاخ
کوچک این حیوان هنوز هم
سخنان تکبرآمیز می‌گفت. ۱۲
قدرت حکمرانی سه حیوان
دیگر از آنها گرفته شد، اما به
آنها اجازه داده شد که مدتی به

زندگی خود ادامه بدهند.

۱۳ در خواب کسی را دیدم
که شبیه پسرانسان بود. او در
آسمان در میان ابرها وجود
داشت و به حضور خدای ازلی
رفت. ۱۴ به او اختیار، جلال و
قدرت سلطنت داده شد تا همهٔ
قومها، ملتها و زبانها او را
خدمت نمایند. قدرت او ابدی
و سلطنتش بی‌زوال خواهد بود.

۱۵ من، دانیال، از دیدن آن
رؤیاها حیران و مضطرب شدم.
۱۶ پس نزد یکی از کسانی که
در پهلوی تخت ایستاده بود،
رفتم و حقیقت در مورد آن
رؤیاها را از او پرسیدم. سپس
او تعبیر آنها را برایم چنین شرح
داد: ۱۷ «آن چهار حیوان
بزرگ، چهار پادشاه هستند که
بر زمین ظهور می‌کنند، ۱۸ ولی

بالاخره مردم مقدس خدای
متعال، قدرت سلطنت را تا ابد
به‌دست می‌گیرند.»

۱۹ سپس دربارهٔ حیوان
چهارم که ترسناک و دارای
دندانهای آهنین و پنجه‌های
برنجی بود و از سه حیوان دیگر
فرق داشت و قربانی‌های خود
را می‌درید و می‌خورد و زیر پا
لگدمل می‌کرد، از او پرسیدم.
۲۰ همچنان دربارهٔ آن ده شاخ و

شاخ کوچکی که بعداً ظاهر شد
و سه تا از آن ده شاخ که از بیخ
کنده شدند، سوال کردم. آن
شاخ کوچک همان شاخی بود
که چشم داشت و از دهانش
سخنان تکبرآمیز جاری و از
شخهای دیگر ترسناکتر بود.
۲۱ در حالی‌که تماشا می‌کردم
دیدم که آن شاخ با مردم مقدس
خدا جنگید و بر آنها پیروز شد.
۲۲ آنگاه خدای ازلی آمد و به

داوری شروع کرده از مردم
مقدس خود حمایت نمود.
زمان آن رسیده بود که آنها
سلطنت را به دست آورند.

۲۳ او به من چنین شرح داد:
«حیوان چهارم، سلطنت چهارم
بر زمین است. این سلطنت از
سلطنت‌های دیگر متفاوت
می‌باشد و تمام دنیا را پاره‌پاره
نموده در زیر پاهای خود
لگدمال می‌کند. ۲۴ ده شاخ او

ده پادشاه هستند که از همین سلطنت ظهور می‌کنند. بعد پادشاه دیگری به سلطنت می‌رسد که با سه پادشاه دیگر فرق می‌داشته باشد و آنها را مغلوب می‌کند. ۲۵ او بر ضد خدای متعال سخن می‌گوید، بر مردم مقدس او ظلم می‌کند و می‌کوشد که تمام احکام و جشنهای مذهبی را تغییر بدهد. مردم مقدس خدا مدت سه و

نیم سال تحت تسلط او
می‌باشند. ۲۶ سپس زمان داوری
فرا می‌رسد و سلطنت این
پادشاه از او گرفته می‌شود و او
کاملاً از بین می‌رود. ۲۷ آنگاه
قدرت و بزرگی تمام سلطنت‌ها
به مردم مقدس خدای متعال
سپرده می‌شود. سلطنت خدای
متعال ابدی خواهد بود و تمام
پادشاهان جهان او را خدمت
نموده و از او اطاعت خواهند

کرد.»

۲۸ این بود خوابی که دیدم و
وقتی بیدار شدم، بسیار پریشان
بودم. از ترس رنگ از چهره‌ام
پریده بود، ولی از خوابم به
کسی چیزی نگفتم.

رؤیای دوم دانیال: قوچ و بُز

۱ در سال سوم سلطنت
بِلشصر پادشاه، یک رؤیای
دیگر دیدم. ۲ در رؤیا دیدم که

در شهر شوش، پایتخت ولایت عیلام، در کنار دریای اولای ایستاده بودم. ۳ وقتی به اطراف نگاه می‌کردم، قوچی را دیدم که دو شاخ داشت و در کنار دریا ایستاده بود. هر دو شاخ بلند بودند، ولی یکی از آن شاخها بلندتر از دیگری بود و شاخ بلندتر در آخر برآمد. ۴ این قوچ به طرف غرب، شمال و جنوب شاخ می‌زد و هیچ

جانوری نمی‌توانست با او مقابله کند و یا از دستش نجات یابد. هرچه دلش می‌خواست، می‌کرد و قوی‌تر می‌شد.

۵ در حالی‌که دربارهٔ این وقایع فکر می‌کردم، ناگهان یک بُز نر از غرب پیدا شد. او آنقدر به سرعت می‌دوید که پاهایش با زمین تماس پیدا نمی‌کرد. این بُز که یک شاخ بلند در وسط چشمان خود

داشت، ۶ با تمام قدرت
به‌سوی آن قوچ که دو شاخ
داشت و او را در کنار دریا
دیده بودم، دوید. ۷ بعد با
خشم و غضب بر قوچ حمله
کرد و هر دو شاخش را
شکست و او را که قدرت
مقاومت نداشت، به زمین
انداخته پایمال کرد و کسی نبود
که قوچ را از دست او نجات
بدهد.

۸ آن بُز نر بسیار بزرگ
شد، اما در حالی‌که به اوج
قدرت خود رسیده بود، ناگهان
شاخش شکست و به‌جای آن،
چهار شاخ بلند در چهار سمت
مختلف برآمد. ۹ از یکی از
این شاخها، شاخ کوچکی برآمد
و قدرت آن رو به جنوب و
شرق و سرزمین زیبای اسرائیل
رشد کرد. ۱۰ آن شاخ آن‌قدر
نیرومند شد که بر ضد لشکر

آسمانی برخاست و بعضی از
ستاره‌گان را بر زمین ریخت و
پایمال کرد. ۱۱ او حتی بر ضد
فرمانروای لشکرهای آسمانی
قیام کرد و از قربانی‌هایی که
روزانه برای خداوند تقدیم
می‌کردند، جلوگیری نموده و
عبادتگاه مقدس خداوند را
ویران کرد. ۱۲ به‌خاطر گناه
قوم، به آن شاخ اجازه داده شد
که قوی گردد و مانع تقدیم

قربانی‌های روزانه شود. آن شاخ حقیقت را پایمال نموده و هرچه دلش خواست، انجام می‌داد و کامیاب می‌شد.

۱۳ بعد شنیدم که دو فرشتهٔ مقدس با هم گفتگو می‌کردند. یکی از دیگری پرسید: «تا چه زمان قربانی‌های روزانه تقدیم نخواهند شد؟ تا چه موقع گناه و شرارت جریان خواهد داشت؟ تا چه وقت لشکر

آسمانی و خانهٔ‌خدا پایمال
خواهند شد؟» ۱۴ شنیدم که
فرشتهٔ دیگر در جواب گفت:
«دو هزار و سه‌صد شب و روز
دوام می‌کند و در این مدت
قربانی‌های روزانهٔ صبح و شام
تقدیم نخواهند شد. آنگاه خانهٔ
مقدس خدا دوباره پاک و منظم
می‌گردد.»

جبرائیل رؤیای دانیال را تعبیر می‌کند

۱۵ وقتی کوشش می‌کردم که
معنی رؤیای خود را بدانم،
ناگهان موجودی شبیه انسان در
مقابل من ایستاد. ۱۶ آوازی را
از آن طرف دریای اولای شنیدم
که می‌گفت: «ای جبرائیل،
رؤیای دانیال را برایش تعبیر
کن.» ۱۷ پس جبرائیل نزد من
آمد. من ترسیدم و رو به زمین
افتادم.

او به من گفت: «ای انسان

خاکی، آن رؤیایی را که دیدی
مربوط به زمان آخر است.» ۱۸
در حالی‌که او حرف می‌زد، من
روی بر زمین به خوابی عمیق
فرورفتم. اما او مرا گرفت و از
زمین بلند کرد ۱۹ و گفت: «من
آمده‌ام تا به تو نشان بدهم که
نتیجهٔ خشم خداوند چه خواهد
بود. رؤیایی را که دیدی دربارهٔ
زمان آخر است.

۲۰ آن قوچی را که دو شاخ

داشت و در رؤیا دیدی،
پادشاهان ماد و فارس است. ۲۱
آن بُز نر، پادشاه یونان است و
شاخ بلندی که در وسط
چشمانش بود، اولین پادشاه آن
کشور می‌باشد. ۲۲ شاخی را که
دیدی شکست و به‌جای آن
چهار شاخ دیگر پدید شدند، به
این معنی است که آن کشور به
چهار حصه تقسیم می‌شود و هر
قسمت آن پادشاهی برای خود

خواهد داشت، اما هیچ‌کدام به اندازهٔ پادشاه اول بزرگ نخواهد بود.

۲۳ وقتی پایان سلطنت آنها نزدیک شود و شرارت آنها نیز از حد بگذرد، پادشاه دیگری به قدرت می‌رسد که بسیار ظالم و مکار می‌باشد. ۲۴ او دارای قدرت زیادی می‌شود، اما نه با نیروی خود. او عامل ویرانی و تباهی زیاد خواهد شد. در هر

کاری که انجام دهد، موفق خواهد شد. او صاحبان قدرت و مردم مقدس خدا را نابود خواهد کرد. ۲۵ با مهارت، نقشه‌های فریبندهٔ خود را عملی نموده و با یک حملهٔ ناگهانی، عدهٔ زیادی را از بین خواهد بُرد. آنقدر مغرور خواهد شد که بر ضد شاهِ شاهان قیام خواهد کرد، اما بالاخره نابود خواهد شد، ولی نه به‌دست انسان. ۲۶

رؤیایی را هم که دربارهٔ
قربانی‌های روزانهٔ صبح و شام
دیدی، به حقیقت می‌رسد. اما
تو این رؤیا را مخفی نگهدار،
زیرا در آیندهٔ بسیار دور عملی
می‌شود.»

۲۷ سپس برای چند روز
ضعیف و بیمار بودم. بعد
برخاستم و طبق معمول به
کارهایی که پادشاه به من سپرده
بود، مشغول شدم. اما رؤیایی را

که دیده بودم، فکر مرا بسیار پریشان ساخته بود، زیرا دانستن معنی آن برای من مشکل بود.

دانیال برای قوم خود دعا می‌کند

۱ در سال اول سلطنت
داریوش مادی، پسر خشایار
شاه، که بر مردم بابل حکومت
می‌کرد ۲ من، دانیال، وقتی
کلام خداوند را خواندم،
فهمیدم که طبق کلامی که

خداوند به ارمیای نبی گفته
بود، اورشلیم باید مدت هفتاد
سال ویران باقی بماند. ۳ پس
به حضور خداوند دعا و زاری
کردم، روزه گرفتم و لباس ماتم
پوشیدم، خاکستر بر سرم
ریختم. ۴ در دعا به گناهان
خود اعتراف نموده، گفتم:

«ای خداوند، تو خدای
بزرگ و با هیبت هستی. تو
همیشه به عهد و پیمان مقدست

وفا می‌کنی و به کسانی که تو را
دوست دارند و از اوامر تو
اطاعت می‌کنند، رحمت نشان
می‌دهی. ۵ ولی ما گناهکاریم
و مرتکب شرارت شده‌ایم. ما
خطاکاریم و از احکام تو
سرپیچی کرده‌ایم. ۶ ما به
خادمین تو، انبیا، که به نام تو با
پادشاهان، بزرگان قوم، اجداد
ما و با همهٔ مردم سرزمین ما
سخن گفتند، گوش ندادیم.

۷ ای خداوند، همه کارهای
تو عدالت و راستی است، اما ما
از اعمال خود شرمنده هستیم.
ما مردم یهودا و اهالی اورشلیم
و تمام اسرائیل به‌خاطر خیانتی
که به تو کرده‌ایم، در
کشورهای دور و نزدیک
پراگنده شده‌ایم. ۸ بلی، ای
خداوند، ما و پادشاهان،
بزرگان و اجداد ما رسوا
شده‌ایم، زیرا به تو گناه

کرده‌ایم. ۹ اما تو خدای
بخشنده و مهربان هستی و حتی
ما را که نسبت به تو سرکشی
کرده‌ایم، می‌بخشی. ۱۰ ای
خداوند، خدای ما، ما به کلام
تو توجه نکرده‌ایم و مطابق
احکامت که به‌وسیلهٔ خادمین
خود، انبیا، به ما دادی، رفتار
ننموده‌ایم. ۱۱ بلی، تمام
اسرائیل از شریعت تو سرپیچی
کرده و از اطاعت نمودن تو

دست کشیده‌اند. همهٔ ما در
حضور تو گناهکاریم و به
همین خاطر، لعنتهایی که در
کتاب تورات ِ بنده‌ات، موسی
نوشته شده، بر سر ما آمده است.
۱۲ هر چیزی که دربارهٔ ما و
رهبران ما گفته بودی، عملی
شد. آن بلای عظیمی که در
اورشلیم بر سر ما آمد، در هیچ
جای دنیا دیده نشده است. ۱۳
این بلا طبق نوشتهٔ تورات

موسی گریبان‌گیر ما شد، اما با وجود این بازهم نخواستیم که از گناهان خود دست بکشیم و آنچه را که راست و درست است، بجا آوریم تا تو از ما راضی شوی. ۱۴ بنابران تو که ناظر اعمال ما بودی، آن بلا را بر سر ما آوردی، زیرا تو ای خداوند، خدای ما، همیشه عادلانه عمل می‌کنی. با وجود این، ما بازهم به کلام تو گوش

ندادیم.

۱۵ ای خداوند، خدای ما،
تو با قدرت خود، قوم
برگزیده‌ات را از مصر بیرون
آوردی و چنان‌که امروز
می‌بینیم، نام تو در بین قومها
مشهور شده است. هر چند ما
گناه کرده‌ایم و پُر از شرارت
هستیم، ۱۶ اما ای خداوند، به
خاطر عدالت کامل خود،
التماس می‌کنیم که خشم و

غضب خود را بر شهر اورشلیم
و کوه مقدس میاور، زیرا به
سبب گناهان ما و شرارت
اجداد ما، اورشلیم و قوم
برگزیدهٔ تو مورد تمسخر
همسایه‌گان واقع شده‌اند.

۱۷ پس ای خدای من،
دعای بنده‌ات را بشنو! به زاری
ما گوش بده! و به‌خاطر نامت که
خداوند است، بر عبادتگاهت
که ویران شده است، نظر لطف

بینداز! ۱۸ ای خدای من، گوش
بده و دعای ما را بشنو! رحم
کن و خرابی شهری که نامت را
بر خود دارد، ببین. ما به سبب
رحمت عظیمت از تو این
درخواست را می‌کنیم، نه
به‌خاطر این که ما مردمان نیک
هستیم. ۱۹ ای خداوند، دعای
ما را بشنو و گناهان ما را
ببخش. ای خداوند، به تقاضای
ما گوش بده و آن را اجابت نما.

به‌خاطر خودت، ای خدای من،
معطل نشو، زیرا نام تو بر این
قوم و بر این شهر می‌باشد.»

هفتاد دورهٔ هفت‌ساله

۲۰ در حالی‌که مشغول دعا
بودم و به گناهان خود و گناهان
قوم اسرائیل اعتراف می‌نمودم
و به حضور خداوند، خدایم
التماس می‌کردم که خانهٔ‌خدا در
کوه مقدس اورشلیم دوباره

اعمار گردد، ۲۱ جبرائیل که او
را قبلاً در خواب دیده بودم،
هنگام قربانی شام با سرعت نزد
من آمد. ۲۲ او به من گفت:
«ای دانیال، من آمده‌ام که به تو
دانش و حکمت ببخشم تا
بتوانی این اسرار را بفهمی. ۲۳
در همان لحظه‌ای که مشغول
دعا شدی، به دعای تو جواب
داده شد و من آمده‌ام تا تو را از
آن آگاه سازم، زیرا خدا تو را

بسیار دوست دارد. پس حالا
توجه کن تا آنچه را که در مورد
رؤیای تو می‌گویم، بفهمی.

۲۴ به امر خدا، برای قوم تو
و شهر مقدس تو هفتاد دورهٔ
هفت‌ساله طول می‌کشد تا فساد
و شرارت از بین برود، کَفارهٔ
گناهان داده شود، عدالت ابدی
برقرار گردد، عبادتگاه خداوند
دوباره تقدیس شود و به این
ترتیب رؤیاها و پیشگویی‌های

پیامبران تحقق یابند. ۲۵ بدان و
آگاه باش که از زمان صدور
فرمان اعمار مجدد اورشلیم تا
ظهور پیشوای برگزیدهٔ خدا،
هفت دورهٔ هفت‌ساله طول
می‌کشد. اورشلیم دوباره با
سرکها و دیوارهایش آباد
می‌شود و به مدت شصت و دو
دورهٔ هفت‌ساله برقرار می‌ماند،
ولی این یک دوران آشفته‌ای
می‌باشد.

۲۶ پس از آن شصت و دو
دورهٔ هفت‌ساله، آن پیشوای
برگزیده به شکل غیرعادلانه
کُشته می‌شود. سپس یک
پادشاه همراه با لشکر خود
اورشلیم و خانهٔ‌خدا را ویران
می‌کند. آخر زمان مانند طوفان
فرامی‌رسد و جنگ و
ویرانی‌هایی را که از قبل تعیین
شده بود، با خود می‌آورد. ۲۷
این پادشاه با مردم بسیاری

پیمان یک دورهٔ هفت‌ساله
می‌بندد، اما وقتی نصف این
مدت بگذرد، مانع تقدیم
قربانی‌ها و هدیه‌ها می‌شود.
سپس این پلید ویرانگر،
خانهٔ‌خدا را آلوده می‌سازد، ولی
بالاخره آن چیزی که برای او
تعیین شده بود، بر سرش
می‌آید.»

رؤیای دانیال در کنار دریای دِجله

۱ در سال سوم سلطنت
کوروش، پادشاه فارس، دانیال
که بِلطِشصر هم نامیده می‌شد،
یک رؤیای دیگر دید و تعبیر
آن به او آشکار شد. این رؤیا
حقیقت داشت و دربارهٔ یک
جنگ بزرگ بود که در آینده
رُخ می‌داد.

۲ من، دانیال، وقتی این
رؤیا را دیدم، سه هفته ماتم
گرفتم. ۳ در این مدت نه

غذای لذیذ خوردم و نه لب به
گوشت و شراب زدم و نه موی
سر خود را چرب و شانه کردم.

۴ در روز بیست و چهارم
ماه اول سال، در کنار دریای
بزرگ دِجله ایستاده بودم. ۵-۶
وقتی به بالا نگاه کردم، ناگهان
کسی را دیدم که لباس کتانی
پوشیده و کمربندی از طلای
خالص به کمر بسته بود. بدن او
مانند گوهر بود، رویش مانند

رعد و برق می‌درخشید و چشمانش مانند شعله‌های آتش بودند و بازوها و پاهایش مانند برنج صیقلی شده و صدایش شبیه غوغای گروه بی‌شماری از مردم بود.

۷ از میان آنهایی که در آنجا ایستاده بودیم، تنها من آن رؤیا را دیدم. اما همراهان من آنقدر ترسیدند که پا به فرار گذاشتند و خود را پنهان کردند.

۸ من تنها ماندم و به آن رؤیای
عجیب نگاه می‌کردم. رنگم
پریده بود و تاب و توان
نداشتم. ۹ وقتی آن مرد با من
سخن گفت، من رو به خاک
افتادم و بیهوش شدم. ۱۰ اما
دستی مرا لمس نمود و مرا بر
دستها و زانوهای لرزانم بلند
کرد.

۱۱ فرشته به من گفت: «ای
دانیال، ای مرد بسیار عزیز

خدا، برخیز و به آنچه که
می‌خواهم به تو بگویم، با دقت
گوش بده! زیرا برای همین نزد
تو فرستاده شده‌ام.» آنگاه در
حالی‌که هنوز می‌لرزیدم، بر پا
ایستادم. ۱۲ سپس به من گفت:
«ای دانیال، نترس! زیرا از
همان روز اول که خود را در
حضور خدای خود فروتن
ساختی و از او خواستی که به تو
دانش و فهم بدهد، درخواست

تو قبول شد و خدا همان روز
مرا نزد تو فرستاد. ۱۳ اما یک
نیروی شیطانی که محافظ کشور
فارس بود، بیست و یک روز با
من مقاومت نمود و مانع آمدن
من شد. بالاخره میکائیل که
یکی از مهمترین فرشته‌گان خدا
است، به کمک من آمد. ۱۴
سپس من توانستم به اینجا
بیایم تا به تو بگویم که در آینده
برای قوم تو چه حادثه‌ای رُخ

می‌دهد، زیرا این رؤیا را که
دیدی مربوط به آینده است.»

۱۵ در تمام این مدت که او
با من حرف می‌زد، سرم را به
زیر انداخته و گُنگ بودم. ۱۶
آنگاه فرشته‌ای که شبیه انسان
بود، لبهایم را لمس کرد تا
بتوانم حرف بزنم. من به او
گفتم: «ای سَروَر من، این رؤیا
مرا به قدری ترسانده است که
دیگر تاب و توان در من نمانده

است. ۱۷ من مانند یک غلام
در مقابل اربابش هستم، پس
چگونه می‌توانم با تو حرف
بزنم؟ قوت من تمام شده است
و به سختی نَفَس می‌کشم.»

۱۸ آن فرشته دوباره مرا لمس
کرد و من قوت یافتم. ۱۹ او
گفت: «ای مرد بسیار عزیز
خدا، نترس. صلح و سلامتی بر
تو باد! قوی و دلیر باش!» وقتی
این را گفت، قوت یافتم و به

او گفتم: «ای آقای من، حالا
حرف بزن زیرا تو به من نیرو
بخشیدی.» ۲۰-۲۱ او گفت:
«می‌دانی چرا نزد تو آمده‌ام؟
من آمده‌ام تا بگویم که در
کتاب حقیقت چه نوشته شده
است. وقتی از نزد تو برگردم، به
جنگ نیروی شیطانی‌ای که بر
کشور فارس حکومت می‌کند،
می‌روم و سپس با نیروی
شیطانی‌ای که حکمروای یونان

است، می‌جنگم. در این جنگها
تنها میکائیل، نگهبان قوم
اسرائیل، به من کمک می‌کند.»

۱ سپس آن فرشته گفت:
«من همان کسی هستم که
فرستاده شدم تا در سال اول
سلطنت داریوش از قوم مادیان،
او را پشتیبانی و تقویت کنم. ۲
اکنون من این حقیقت را به تو
اعلام می‌کنم.»

پیشگویی در مورد سلطنت مصر و سوریه

سپس آن فرشته اضافه کرد: «سه پادشاه دیگر در کشور فارس به سلطنت می‌رسند و بعد از آنها، پادشاه چهارم زمام مملکت را به‌دست می‌گیرد. این پادشاه از همه ثروتمندتر می‌باشد و با استفاده از قدرت و ثروت خود، همه را بر ضد کشور یونان تحریک می‌کند.

۳ بعد از آن پادشاه
نیرومندی به قدرت می‌رسد.
قلمرو سلطنت او وسیع بوده و
هرآنچه که دلش بخواهد، انجام
می‌دهد. ۴ اما در اوج قدرت،
سلطنتش از هم می‌پاشد و به
چهار سلطنت تقسیم می‌گردد.
کسی از نسل این پادشاه به
سلطنت نمی‌رسد، زیرا پادشاهی
او ریشه‌کن شده و به دیگران
داده می‌شود.

۵ آنگاه پادشاه مصر به
قدرت می‌رسد، اما یکی از
سردارانش بر ضد او قیام کرده
سلطنت را از دست او می‌گیرد و
با قدرت بیشتری حکومت
می‌کند. ۶ چند سال بعد،
پادشاهان مصر و سوریه پیمان
صلح امضاء می‌کنند و برای
تحکیم این پیمان، دختر پادشاه
مصر با پادشاه سوریه ازدواج
می‌کند. اما عمر این پیمان

بسیار کوتاه می‌باشد، زیرا آن
دختر با پدر و همراهانش کُشته
می‌شوند. ۷ بعد یکی از
خویشاوندان آن دختر، پادشاه
می‌شود و بر ضد پادشاه سوریه
به جنگ می‌رود و به قلعهٔ او
داخل شده او را شکست
می‌دهد. ۸ او بُتها و ظرفهای
قیمتی طلا و نقرهٔ سوریه را با
خود به مصر می‌برد. سپس برای
مدتی صلح برقرار می‌شود. ۹

بعد پادشاه سوریه به قلمرو
مصر وارد می‌شود، اما مجبور
می‌شود که به کشور خود
عقب‌نشینی کند.

۱۰ پسران پادشاه سوریه با
لشکر بزرگی برای جنگ آماده
می‌شوند و مانند سیل، داخل
مملکت پادشاه مصر شده و به
قلعهٔ نظامی دشمن حمله
می‌برند. ۱۱ آنگاه پادشاه مصر
با خشم زیاد به جنگ پادشاه

سوریه می‌رود و لشکر بزرگ او را شکست می‌دهد. ۱۲ پادشاه مصر از این پیروزی مغرور شده، هزاران نفر از دشمنان خود را نیست و نابود می‌کند، اما قدرت او دوامی نمی‌داشته باشد.

۱۳ چند سال بعد، پادشاه سوریه به کشور خود برگشته، یک لشکر بزرگتر و مجهزتر از قبل را تشکیل می‌دهد تا در

وقت مناسب دوباره به جنگ
برود. ۱۴ در آن زمان، عدهٔ
زیادی بر ضد پادشاه مصر قیام
می‌کنند و حتی بعضی از
آشوبگران قوم تو با آنها
همدست می‌شوند تا رؤیا را
تحقق بخشند، اما همه شکست
می‌خورند. ۱۵ آنگاه پادشاه
سوریه می‌آید و شهر مستحکم را
محاصره و تصرف می‌کند.
لشکر پادشاه مصر از جنگ

دست می‌کشد و حتی بهترین
عساکر آنها نمی‌توانند مقاومت
نمایند. ۱۶ پادشاه سوریه هرچه
دلش بخواهد می‌کند و کسی
قادر نمی‌باشد که از او
جلوگیری نماید. لشکر او به
کشور زیبای اسرائیل وارد شده
و آن را ویران می‌کند.

۱۷ پادشاه سوریه برای
تصرف تمام کشور مصر نقشه
می‌کشد و برای این منظور با

پادشاه مصر پیمان می‌بندد و
یکی از دختران خود را به
همسری او می‌دهد، اما نقشه‌اش
عملی نمی‌شود. ۱۸ آنگاه متوجه
کشورهای ساحلی می‌گردد و
بسیاری از آنها را تصرف
می‌کند. اما یکی از قوماندانهای
بیگانه او را شکست می‌دهد و
او با ذلت و خواری عقب‌نشینی
می‌کند. ۱۹ پادشاه سوریه به
وطن خود عزیمت می‌کند، ولی

در راه شکست می‌خورد و اثری
از او باقی نمی‌ماند.

۲۰ پس از او پادشاه دیگری
به قدرت می‌رسد و به‌خاطر
حفظ شوکت و افزایش ثروت
سلطنت خود، مأموری را
می‌فرستد تا از مردم باج و
خراج جمع کند. آن پادشاه در
مدت کوتاهی کُشته می‌شود، اما
نه از خشم مردم یا در اثر
جنگ.»

پیشگویی در مورد پادشاه شریر سوریه

۲۱ فرشته به کلام خود ادامه
داده گفت: «پادشاه بعدی
سوریه، شخص شریری می‌باشد
و او بدون این که حق پادشاهی
را داشته باشد، ناگهان می‌آید و
با حیله و نیرنگ زمام سلطنت
را به‌دست می‌گیرد. ۲۲ او
قدرت کاهن‌اعظم و از هرکسی
دیگر را که با او مخالفت کند،
درهم می‌شکند. ۲۳ با عقد

پیمان، مردم را فریب می‌دهد و با تعداد کمی از یاران خود، به قدرت می‌رسد. ۲۴ او با یک حملهٔ ناگهانی وارد حاصلخیزترین ولایت می‌شود و کارهایی می‌کند که هیچ‌یک از اجدادش نکرده بودند. غنیمت‌های جنگی را بین پیروان خود تقسیم می‌کند. بعد برای تصرف قلعه‌های جنگی نقشه می‌کشد، اما نقشه‌هایش

فقط برای مدت کوتاهی عملی
می‌شوند.

۲۵ بعد جرأت یافته و لشکر
بزرگی را برای جنگ با مصر
آماده می‌کند. پادشاه مصر هم با
لشکر بسیار بزرگ و نیرومند به
جنگ او می‌رود، اما در اثر
۲۶ دسیسه‌ای شکست می‌خورد.
کسانی که از دسترخوان او
می‌خورند باعث سقوط او
می‌شوند و بسیاری از عساکرش

تار و مار شده، به قتل می‌رسند.
۲۷ بعد، این دو پادشاه، در
حالی‌که بر ضد یکدیگر دسیسه
چیده‌اند، بر سر یک دسترخوان
می‌نشینند و غذا می‌خورند و به
هم دروغ می‌گویند، اما هیچ‌یک
به هدف خود نمی‌رسد، زیرا
هنوز زمان معین آن نرسیده
است. ۲۸ پس پادشاه سوریه با
غنیمت‌های فراوان دوباره عازم
وطن خود می‌شود و در راه

بازگشت، ضد پیمان مقدس
مردم اسرائیل عمل نموده و در
آنجا باعث خرابی‌های زیادی
می‌شود و بعد به مملکت خود
برمی‌گردد.

۲۹ آنگاه در زمان معین،
یکبار دیگر به مصر لشکرکشی
می‌کند، اما این بار نتیجهٔ کارش
مانند گذشته نخواهد بود، ۳۰
زیرا رومیان از غرب با
کشتی‌های خود به مقابلهٔ او

می‌آیند و او وحشتزده
عقب‌نشینی می‌کند. پادشاه
سوریه از این شکست به خشم
می‌آید و با مشورهٔ یهودیانی که
پیمان مقدس خود را
شکسته‌اند، برای از بین بُردن
پیمان مقدس قوم برگزیدهٔ خدا
می‌رود. ۳۱ عساکر او خانهٔ‌خدا
را بی‌حرمت می‌سازند. او مانع
اجرای قربانی‌های روزانه
می‌شود و بُت پلید ویرانگر را

در خانهٔ‌خدا قرار می‌دهد. ۳۲
پادشاه با حیله و نیرنگ
یهودیانی را که ضد پیمان
مقدس شرارت ورزیده‌اند،
طرفدار خود می‌سازد، اما
کسانی که خدا را می‌شناسند،
مخالف و مانع او می‌شوند.

۳۳ در آن زمان، حکیمان
قوم شروع به تعلیم دادن مردم
می‌کنند، اما عده‌یی از آنها با
شمشیر به قتل می‌رسند، بعضی

در آتش انداخته می‌شوند و
برخی از آنها زندانی و تاراج
می‌گردند. ۳۴ اما در هنگام رنج
و سختی به پیروان خدا، اندکی
کمک می‌رسد. بعد عدهٔ
بسیاری با ریاکاری به آنها
می‌پیوندند. ۳۵ عده‌یی از
حکیمان مورد رنج و مصیبت
قرار می‌گیرند. اما این باعث
می‌شود که آنها پاک و
بی‌آلایش گردند. این وضع تا

زمان آخر که وقت معین است، ادامه می‌یابد.

۳۶ پادشاه سوریه هرچه دلش بخواهد، انجام می‌دهد. او خود را برتر و بالاتر از خدایان دیگر می‌داند و به خدای خدایان کفر می‌گوید و تا زمان مجازاتش فرا برسد، به این کار ادامه می‌دهد، زیرا آنچه را که خدا مقرر فرموده است، واقع می‌شود. ۳۷ پادشاه سوریه نه به خدایی که

پدرانش او را عبادت می‌کردند،
توجه می‌کند و نه به بُتی که
محبوب زنان بود. در واقع او به
هیچ خدایی توجه نمی‌کند، زیرا
او خود را بالاتر از هر خدایی
می‌پندارد. ۳۸ یگانه خدایی را
که می‌پرستد، آن بُتی خواهد بود
که از قلعه‌های مستحکم
محافظت کند. به این بُتی که
پدرانش او را نمی‌شناختند، طلا
و نقره، سنگهای گرانبها و

هدیه‌های نفیس تقدیم می‌کند.
۳۹ با توکل به این بُت بیگانه،
به قلعه‌های مستحکم حمله
می‌کند و کسانی را که از او
اطاعت کنند به قدرت و
حکومت می‌رساند و به عنوان
پاداش، زمین را بین آنها تقسیم
می‌کند.

۴۰ بالاخره، پادشاه مصر به
جنگ پادشاه سوریه می‌آید و
پادشاه سوریه هم با گادی‌های

جنگی و سواران و کشتی‌های
زیاد مانند گِردباد به مقابلهٔ او
می‌شتابد. پادشاه سوریه،
سیل‌آسا به کشورهای زیادی
حمله می‌برد. ۴۱ او همه را
تصرف می‌کند و حتی سرزمین
زیبای اسرائیل را هم مورد
تاخت و تاز قرار می‌دهد، اما از
بین این قومها، ادومیان و
موآبیان و اکثر عمونیان نجات
می‌یابند. ۴۲ حتی مصر و

بسیاری از کشورهای دیگر هم
از دست او در امان نمی‌مانند.
۴۳ او تمام خزانه‌های طلا و
نقره و اشیای قیمتی مصر را
تاراج می‌کند. مردم لیبیا و
حبشه به او باج و خراج
می‌دهند. ۴۴ اما از جانب شرق
و شمال خبرهایی به گوش او
می‌رسد و او را مضطرب و
پریشان می‌سازد. پس خشمگین
و برافروخته برگشته، در سر راه

خود مردمان زیادی را نابود
می‌کند. ۴۵ بین بحیرهٔ مدیترانه
و کوهِ زیبایی که خانهٔ مقدس
خدا در آن واقع است،
خیمه‌های شاهانهٔ خود را برپا
می‌کند. اما در همانجا اجل او
می‌رسد و بدون این که کسی به
او کمک کند، می‌میرد.»

آخر زمان

(۱۲:۱۳-۱)

پیام در مورد روز قیامت

۱ آن فرشته‌ای که لباس سفید کتانی پوشیده بود، به کلام خود ادامه داده گفت: «در آن زمان میکائیل، فرشتهٔ اعظم، برای حمایت قوم تو می‌آید و چنان دوران سختی پیش می‌آید که در تاریخ بشر سابقه نداشته است، اما هرکسی از قوم تو که نامش در کتاب خدا نوشته شده باشد، نجات می‌یابد. ۲ بسیاری از آنهایی

که مُرده‌اند، زنده می‌شوند.
بعضی برای حیات جاویدانی و
برخی برای خجالت و رسوایی
ابدی. ۳ حکیمان مانند آفتاب
می‌درخشند و کسانی که مردم را
به راه راست هدایت کرده‌اند، تا
ابد همچون ستاره‌گان درخشان
خواهند بود.»

۴ بعد به من گفت: «اما تو
ای دانیال، این کلام را مانند
یک راز در دلت مخفی نگهدار

و کتاب را مُهر و لاک کن تا
زمانهٔ آخر فرارسد. بسیاری از
مردم بیهوده تلاش خواهند کرد
تا بفهمند که چه حوادثی رُخ
خواهد داد.»

رؤیای دانیال در مورد زمان آخر

۵ آنگاه من، دانیال، نگاه
کردم و دو نفر دیگر را دیدم که
یکی در این سوی دریا و
دیگری در آن سوی دریا

ایستاده بود. ۶ یکی از آن دو
نفر، از همان فرشتهٔ سفیدپوش
که بالاتر درکنار دریا ایستاده
بود، پرسید: «چقدر طول
می‌کشد تا این حوادث عجیب
به پایان برسد؟» ۷ فرشته در
جواب، هر دو دست خود را
به‌سوی آسمان بلند کرد و به نام
خدای جاویدان سوگند خورده،
گفت: «این وضع تا سه و نیم
سال دوام می‌کند. وقتی ظلم و

ستمی که بر قوم مقدس می‌شود
خاتمه یابد، این حوادث هم به
پایان می‌رسد.» ۸ آنچه را که
او گفت شنیدم، اما به مفهوم آن
پی نبُردم. پس پرسیدم: «آقای
من، عاقبت این وقایع چه
خواهد بود؟» ۹ او جواب
داد: «ای دانیال، اکنون برو،
زیرا آنچه گفتم باید تا زمان
آخر، مخفی و مُهر و لاک شده
بماند. ۱۰ عدهٔ زیادی پاک و

طاهر خواهند شد، ولی مردم
بدکار چیزی نخواهند فهمید و
به کارهای زشت خود همچنان
ادامه خواهند داد. اما حکیمان
همه چیز را درک خواهند کرد.
۱۱ از وقتی‌که قربانی‌های روزانه
منع شود و آن بُت پلید ویرانگر
در خانهٔ‌خدا قرار گیرد،
یک‌هزار و دو صد و نود روز
سپری خواهد شد. ۱۲ خوشا
به‌حال کسی که صبر می‌کند تا

این دورهٔ یک‌هزار و سیصد و
سه و پنج روز به پایان برسد.
۱۳ اما ای دانیال، تو در همین
راه راست تا به آخر عمرت
وفادار بمان و در روز قیامت،
زنده خواهی شد تا پاداش خود
را دریافت کنی.»

سوال دارید؟ +1 807.700.6090
afghanbibles.org © دری جدید ۲۰۲۲